

در دوردست و نامنتظر فرا - مرزی و فرامرزی‌های انسان معاصر

فرامرز سلیمانی

بسته در راه گلویش او

داستان مردمش را

رشته در رشته کشیده (فارغ از هر عیب کورا بر زبان گیرند)

بر سر منقار دارد رشته‌ی سر در گمش را

نیما: مرغ آمین

هیچ انسانی جزیره نیست اما جزیره باید جایی باشد دور دست و نامنتظر که انسان مدرن معاصر و مهاجر در آن می‌زید و رنگ روابط انسانی و گفت و گو و تفاهم برای ارتباط را بر آن می‌زند. شاعر به فارسی می‌نویسد اما نامش با حرف‌های جداگانه و دور از هم بر پیشانی دفترش می‌آید. شاعر به فارسی می‌نویسد اما لهجه‌ای دارد که جهانی است، که یک جهان است. جهانی تازه و جهانی دیگر که فرای مرزها به او چهره‌ای فرامرزی می‌بخشد. جهانی که از بیماریهای مزمن جنگ و بیزاری دارد می‌میرد و شاید هم مرده است اما شاعر

رشته‌های سردرگمش را به گفته نیما که خود شاعری مهاجر است بر سر منقار می‌برد.

مهاجرت همانند زندگی و هستی تصویری ناتمام دارد که شاعر می‌خواهد در ستیز با دو جهان بود و نبود، پاره‌های آن را کنار هم بگذارد و هم از این روست که نوشتن و شعر و ادبیات همراه مهاجرت، به زندگی و هستی انکارناپذیری ادامه می‌دهد. شعر مهاجرت یک سبک ادبی تازه است که در دور دست و نامنتظر شکل می‌گیرد. سبکی با تمام تعریف‌ها و توصیف‌های انسان معاصر که شعر مهاجرت را چهره‌ای انسانی می‌بخشد که می‌بالد و دگرگون می‌شود و نشانه‌های راه و بیراه را دارد و بر جای می‌گذارد و رنگ دگرگونی می‌گیرد.

شعر مهاجرت، شعر کوچانی و چاووشی انسان معاصر است. آن که می‌گوید شعر مگر داخل و خارج و یا برون مرزی و درون مرزی دارد، بهانه می‌گیرد مگر آن که به شکل فرامرزی شعر و هنر بها دهد. بهانه نوشتن این جستار البته پاسخی به این گونه پرسشها نیست اما کوششی است تا شعر مهاجرت چگونه تعریف و تبیین شود. شعر مهاجرت در گونه گونه‌گی شکل می‌گیرد. تنوع موج‌ها، سبک‌ها، هنجارها و حرکت‌ها و نسل‌ها در دهه‌های اخیر به این گونه گونه‌گی توسع می‌بخشد و نمایی از تغییر حس و زبان و بیان را به دست می‌دهد اما این همه هم‌چنان بخشی از شعر امروز ایران بشمار می‌آید در مرزها یا فرامرزهایی که اکنون گسترش یافته و زبان‌ها و فرهنگ‌ها و حادثه‌ها و یادهایی دیگر را تجربه کرده یا از سرگذرانده، و از آن تجربه و بهره گرفته است. بدین ترتیب من البته موافقم که تمام آن چه در مهاجرت نوشته می‌شود شاید شعر مهاجرت نیست و شعر مهاجرت نیز تنها به همه آن‌ها که در مهاجرت و کوچ و جابجایی نوشته می‌شود محدود نمی‌ماند. گیرم آن چه در درون مرزها به مرحله‌ی رسانه‌ها می‌رسد اگر هم از درون برخاسته باشد هنوز به آزادی نرسیده و عرضه و ابراز نشده است.

از سوی دیگر نفس آزاد و نفس آزادی تنها مایه خلق و آفرینش ادبی و هنری

نیست اگرچه آزادانه سروده و آفریده و ارایه شده باشد و «جرأت و جسارت» به عنوان یکی از شاخص‌های مهاجرت و شعر مهاجرت و هنر مهاجرت شمرده شود.

این جرأت و جسارت در آغاز بیشتر در پی جست و جوی ریشه‌های مهاجرت و تبعید رفت و یا آزادی اقلیت‌ها و جنسیت‌ها که صدا و لحن و لهجه‌ای سیاسی داشت تا مناسب مجامع سیاسی باشد که سلف کانون‌های فرهنگی بودند و بعدها جای خود را در بخش وسیعی بدان‌ها واگذاشتند. این هیجانانگیز و حساسیت‌های بیانی البته هنوز هم در موقعیت‌های خاص بروز می‌کند و گونه‌ی شعر اعتراض مهاجرت و پسانیمایی را دوام می‌بخشد اما شعر مهاجرت در آن محدوده نمی‌ماند و در گسترده‌گی‌های هستی و خیال می‌گسترده و رفتارهایی تجربی و نو با زیان دارد. شعر مهاجرت حضور مرگ و فراموشی را پس می‌زند و «میل زیستن» را پیش می‌آورد اما مرگ نیز مضر و مانا از قفا می‌آید و سرنوشت محتومی است.

پویایی شاعر در این چالش شکل می‌گیرد. پویایی در فضای سوم. که نوشتن بر لبه پرتگاه گام زدن است و نوشتن در مهاجرت، گامی پیش‌تر بر لبه پرتگاه. تنها شاید یک دو نسل رونده است که ژرفاها را تجربه می‌کند و چهره جوان و این جا و اکنونی شعر را رقم می‌زند.

مهاجرت یک گزینش و گرایش برای برخورد و ستیز فرهنگی است. گزینشی ناچار و دو چاره برای فرهنگ بهتر (اصلاً کدام فرهنگ بهتر و بالاتر است؟) یا گم شدن در ظرف سالاد فرهنگی و گرایشی ایبسنی^(۱) و ادوارد سعیدی برای یافتن نسبت‌های فرهنگی و ترکیب و توازنی مهربانانه‌تر که رستاخیز فرهنگی را در جامعه‌های میهمان و میزبان مورد هدف دارد که «همه شهروندان بایستی برای کار و کوشش و استعدادهاشان مساوی باشند» به عنوان مثال جنبش زنان در وجهه‌های فرهنگی و اجتماعی و ارزشهای ادبی، استانه‌ها و استانداردهای

ستیز و چالش را دارد چرا که جهانی شدن فرهنگی را فرهنگ و حاکمیتی خاص دیکته نمی‌کند و همه فرهنگ‌ها و همه جهان در آن مشارکت دارند. مهاجر گاه خود را در تنگنای بیگانه‌گی معلق می‌بیند و تفاوت‌های فرهنگی را در زندگی روزانه و تعصبات ضد اجتماعی عمده می‌سازد اما تفاوت‌ها با تلفیق و تحمّل به تساوی‌هایی می‌رسند و یا با تمرین و آگاهی، درونی مهاجر می‌گردند تا او را به هویت تازه‌ای برسانند که بیشتر به سوی تفاهمی جهانی و همه فرهنگی گام برمی‌دارد و نخبه‌گرایی‌هایی از هر نوع را بی‌اعتبار می‌سازد. این تفاهم به فرهنگی تازه التفات دارد.

فرهنگ یک سامانه و سیستم و نظام معنایی متغیر و غیر ثابت است که در آن مردم فعالیت‌هاشان را با هم هماهنگ می‌سازند و به آمیزش می‌رسانند. در فاصله فرهنگ‌آمیزی و فرهنگ‌گریزی‌ها، سامانه دو فرهنگی BICULTURAL جای دارد که سویه‌ها و رویه‌های کنار آمدن با فرهنگی دیگر را برای ایجاد موزائیک فرهنگی و نه یکپارچگی و جذب فرهنگی و ENCULTURATION در نظر دارد. فرهنگ رودخانه‌ای است در میان شهر که مردمان هر گروه در دو سوی آن می‌زینند و از پل‌های گوناگون سنت و سیمان و آجر و فولاد می‌گذرند تا به هم برسند و در تفاهم با هم زندگی کنند مثل زاینده رود و پل‌های آن که در طی سده‌ها محلات قدیمی اصفهان و جُلفا را از هم جدا می‌کند و به هم می‌پیوندد. شاعر و نویسنده فرامرزی به پدیده «فرافرهنگی» روی می‌آورد و با فرهنگ میزبان درمی‌آمیزد و به آن‌ها که برمی‌گزینند و می‌خواهد می‌پیوندد. فرآیند جذب مظاهر فرهنگ تازه به ویژه از راه‌های انتقالی است که بویژه از مردم یا گروه‌های دیگر که بر شباهت‌ها و همسایه‌گی‌های مشخصات فرهنگی و توان و تفاهم بر مبنای تفاوت‌های دو یا چند فرهنگ تأکید می‌گذارد و غنای فرهنگ‌ها را با فرهنگ‌آمیزی در نظر دارد.

فرهنگ‌آمیزی ممکنست به شکلهای گوناگون درآید و به این غنا و بالندگی بیافزاید. نفوذ، آفرینش فرهنگی و فرافرهنگی، عدم تشکل و تأکید، و یا پذیرش

واکنش‌ها و یا به شکل ادغام، جمع و جدایی و حاشیه‌گزینی. در فرهنگ‌آمیزی انتخابی ممکنست بخش‌هایی از این گونه‌ها را برگزید و پذیرفت و یا در آن‌ها دخل و تصرف کرد تا شکل‌هایی تازه پدید آید و حتی نامهایی تازه بر خود بگذارد. اجتماعات کوچک مهاجر و غیر امریکایی در قلب شهرها و مادر شهرها و اجتماعات بزرگ امریکا از اینگونه است که نامهایی مانند چایناتاون، لیتل ایتالی، لیتل مکزیکو، لیتل هاوانا، تهران جلس و مانند آن دارند که در برابر فرهنگ‌آمیزی‌ها جبهه ستیز و چالش می‌گیرند و زبان و خط و نسل‌ها را جانشین آن می‌سازند اما گاه نیز ارزش‌ها و رفتارهایی متفاوت را پی می‌گیرند که شکل تازه‌ای را در بوم‌شناسی و مردم‌شناسی جوامع مهاجرپذیر مانند امریکا و کانادا پدید می‌آورند و فرهنگشان را در رسانه‌های ویژه همچون مطبوعات و رادیو تلویزیون و خاصه در یک دهه اخیر بوسیله اینترنت می‌گسترند.

بدین سان می‌توان گروه‌های مردم را بر اساس تقسیم‌بندی اجتماعی و فرهنگی یا تاریخ فرهنگی و هویت روانشناختی و سبب‌شناسی مهاجرت که بیشتر در جنگ و انقلاب و هدف‌های اجتماعی و اقتصادی و جذابیت‌ها و دافع‌های دیگر خلاصه می‌شود بر شناخت که پرداختن بدان ممکنست این مقدمه را از معیارهای شعر و ادبیات و هنرهای دیگر دور کند و نیاز به بحث مفصل‌تری دارد که شاید از حوصله حجم محدود ویژه نامه‌های مورد نظرمان بدور است.

زبان در عین حال از جمله کردارهای گروه‌های مردم‌شناسی است. میزان عمده فرهنگ‌آمیزی با زبان است. ادبیات و هنر از مظاهر حیات این گروه‌های مردم‌شناسی به شمار می‌آید اما بچه‌های مهاجر و نسل دومی‌ها و پس از آن‌ها که برای به دست آوردن هویت ژرف‌تر به فرهنگ‌آمیزی بیشتری تمایل دارند از آن دوری می‌گیرند و این ممکنست به مرحله جذب کامل به سوی جامعه میزبان - که دیگر اکنون یک جامعه خودی محسوب می‌گردد - برسد و فرهنگ‌آمیزی به

ACCULTURATION بیانجامد.

نرمش و پذیرش و تفاهم بیشتر از سوی میهمان مرعی می‌گردد و میزبان بیشتر

تمایل به جذب و انهدام دارد. از جمله عوامل و ابعاد دیگر فرهنگ‌آمیزی به جز زبان، هویت بوم شناختی و در معرض هجوم و حمله فرهنگی خواندن و نوشتن گفت و گوی اجتماعی است که تعامل بوم‌شناسی و پسزمینه‌های بوم‌شناسی را در فعالیت‌های اجتماعی و حرفه‌ای باعث می‌شود و محدود بودن به جوامع بومی تازه را پدید می‌آورد که همراه با برتری‌های اجتماعی اقتصادی جامعه میزبان به نقض حقوق مهاجران می‌انجامد اما شعر و ادبیات و فرهنگها و هنرها و آن «خانه زبان» کوشش در مقابله با آنان را دارد یا دست کم به ادامه گفت و گوها و دیالوگ‌ها برای رشد و بقای خود می‌کوشد.

گفتم «هیچ انسانی جزیره نیست اما جزیره باید جایی باشد در دوردست و نامتظر که انسان مدرن معاصر و مهاجر در آن می‌زید و رنگ روابط انسانی و گفت و گو و تفاهم برای ارتباط را بر آن می‌زند»

می‌گویم هیچ هستی و هیچ معنایی، و یا هیچ واژه و اندیشه‌ای در مجردترین شکل آن نیست که به گفت و گو در نیاید و یا در ارتباط با دیگران دور و نزدیک و «در دوردست و نامتظر» گفت و گویی و گفتمانی نباشد و در زمان و مکان و فضای میان انسان‌ها شکلی میان متنی نگیرد پس مهاجر بدین گونه با آن «جهانی که از بیماریهای مزمن جنگ و بیزاری دارد می‌میرد و شاید هم مرده است» مقابله می‌کند و در پی نجات و رستخیز آن برمی‌آید.

مؤلف یک کلام افلاطون بود و مامای کلام سقراط اما شاعر امروز از تک گوید و تک گویی می‌پرهیزد که به هرگونه گفتمانی اطلاق می‌شود که ماهیت گفت و گویی هستی را انکار می‌کند و مسئولیت مخاطب را به رسمیت نمی‌شناسد در واقع مخاطب دیگر طرف خطاب و خطبه و خطابه نیست که به شکل «حرف آخر» و «کلام آخر» ظاهر می‌شود چنین گفتمانی البته شکل نمونه نظامهای خودکامه است و بی منطق و ناممکن به نظر می‌آید در حالی که «معنی» یعنی پاسخی مدام به پرسش‌هایی که در جهان و در جهان شعر و ادب و هنرها یا در زندگی پیچیده علمی و اجتماعی - اقتصادی مدرن مطرح می‌شود. تنها از راه

گفت و گویاست که می‌توان به کمال و والایی نزدیک شد و از آن گذشت و در جا نماند و این در پاسخ به پرسش‌ها نهفته است پاسخی که اکنون در مسئولیت مخاطب است که به گونه‌ای دیگر می‌اندیشد و به زبانی دیگر می‌گوید و نگاه و نگرش خود را دارد. این چند زبانی است که همه زبانی را می‌سازد. این چند آوایی است که به آواها تشخیص و هویت می‌دهد. این صدا، صدای من، صدای تو، صدای همه است که صدایی همگانی و مدام در دگرگونی و دگرگونه‌گی را پدید می‌آورد و واژه‌ها در آنست که می‌زیند و می‌گسترند و به زندگی ادامه می‌دهند چه در اتفاق و امتیازی که با ختین به متن و مؤلف می‌سپرد یا بارت که حضور آنان را انکار می‌کند و شعر، و شعر مهاجرت در آن که تنها زبان و واژه است، که شاعر مهاجر در آن می‌زید و می‌بالد.

و آیا زبان و واژه آن سطح صاف و پوست کنده و صیقلی کلام است که تو را می‌فریبد یا آن زمخت پنهان که فریب تو را نمی‌خورد و از آفتاب و رنگین کمان می‌گریزد و قصد هجرت دارد و فرامرزی شدن.

ما شاید هنوز می‌کوشیم که این جهان جهنده را تسخیر کنیم و او جهان‌تر و جهنده‌تر از آنست که تن به خام دستی‌ها بسپرد و جهان و زبان، و شعر شاید از این روست که هنوز می‌تپد و روز مرگی را پس می‌زند.

این جهان جهنده که در دور دست و نامنتظر قصد کرشمه و دلربایی دارد کلمه است که با کلمه عنوان می‌شود و اصلاً تعجب ندارد. کلمه تصویر زبان است و نه خود زبان.

و کلمه شعر است و کلمه است که به شعر شده‌گی شعر می‌کوشد و شعر شیئی می‌شود حالا گیرم در مسجد سلیمان و اهواز و ساری و گرگان و رشت و بوشهر و تهران (داشت اسمش یادم می‌رفت) باشی یا در واشینگتن و نیویورک و واسلو و دویی و تورانتو و پاریس و لندن و لس‌انجلس و ونکوور (این یکی را هم که مقصد ای‌میل منست داشت یادم می‌رفت) پس کلمه را بر کاغذ می‌نهی و شعر می‌شوی در جهان فرامرزی شعر.

شعر شاید مسئله نیست. مسئله ساز هم شاید نیست. وقتی می‌گوییم شعر پسانیمایی، هنوز از شعر نیمایی می‌گوییم و افتخار می‌کنیم که شاعر نیمایی نیستیم. از شعر پیشانیمایی و شعر پسانیمایی هم می‌گوییم. از موج‌ها می‌گوییم که بخشی از سرنوشت شعر و سرگذشت شعر امروز است. در جازدن شاعران نیمایی را می‌گوییم که همچنان گفت و گواز شاعران نیمایی است و شعر نیمایی. قضیه حضور است و نه غیاب. حتماً اگر آن که هرگز شعر نیمایی نگفته بود گفته بود و فکر می‌کرد شق‌القمر کرده است شعر البته که ناب است و بی‌فرم و محتواست و کلمه سلطان جهان است و کلمه را نیک می‌دانیم که تصویر است و قاتل شعر و کلمه و قائم بر شعر و کلمه و از همین جاست که جبر شاعری آغاز می‌شود از آغاز کلمه در جهان مستقر و مهاجر بر کجاوه چاووش یا پشت پستوی تاریکی که شاعر خربزه در دهان می‌کند.

و کلمه جذب جاذبه شعر شدن نیست، دافع کلمه و زبان شدن است و ویرانگری که شاعر می‌شود و حجاب از کلمه می‌زداید یا که حجاب از روی رؤیای کلمه می‌گیرد تا روایتی تازه به روایت آورد. و شاعر اگر راوی بود یا نشانگر یا مجرد و منتزع و منزوی، و یا مؤلف و پیام‌آور یا منتظرِ معنی، که شاعر نبود. ناظم بود. و بازگشت برخی شاعرانی که هرگز شاعر نبودند و ناظم بودند - چه در حَضَر و چه در سفر و هجرت - به سوی نظم و نسق کهنه و کهن هم از این روست و فلسفیدن و اندیشه ورزیدن و اصرارشان هم از این روست. در دوردست هم که باشند نامنتظر نیستند. به بهانه حفظ و حصار و حافظ و حجاب هم. و مرگ آیا معنایی دیگر دارد. و شاعر - و شاعر مهاجر آنست که مرگ و معنای مرگ را انکار می‌کند. و مرگ آیا مقدمه و مؤخره می‌خواهد. آیا منادی و مخاطب می‌پذیرد. آیا که منکر است یا مثبت. و همان یاد است و همان خاطره و اندیشه و همان مضراب و بال بال و اشک و آبشار و هزار طریقت و تپش و طرب دیگر.

و همان معنا و مفهوم غلط که عین عبارت است. و شاعر در جهان بی معنی گرد

معنی نمی‌گردد. و تصویر در تمایل او تمامی ندارد که از آن می‌گوید و می‌گوید
 حتا اگر کوشش در تخفیف آن به کلمه و کلام داشته باشد که دیگران از سر این
 ماجرا گذشته‌اند.

شعر روایت رؤیاست که روایت و رؤیا را انکار می‌کند
 شعر تصویر زبان است که زبان و تصویر را پس می‌زند
 شعر کلمه است
 و کلمه شعر است

و کلمه است که به شعر می‌کوشد

و شعر شیی می‌شود

در جهانِ جهنده شاعر مهاجر.

و هر شاعر راستین شاعری مهاجر است که در جهان روزمره‌گی به تبعید رفته
 است تا جزیره‌ای که انسان نیست. و هیچ انسانی جزیره نیست
 در دوردست و نامنتظر - هم.

از ذکر دو نکته دیگر - هر چند با همین دور و شتاب نمی‌شود گذشت هر چند که
 دسترسی احتمالی به نقد و نظرهای این قلم هم از شعر و قصه و ادبیات و
 هنرهای دیگر ایران فرامرزی، ممکنست به برقراری پل ارتباطی و گفت و
 گوهامان کمک کند.

شعر و ادبیات مهاجرت ایران در گستره‌ی آفرینشی، شکلی مستقر و گسترده به
 خود دارد. نقد ادبیات مهاجرت در بستر تفکر و نگره‌ها چشم‌اندازی متعالی
 می‌گسترده و در بخش مدرسه‌ای نیز چه با سیمایی کلاسیک و محافظه‌کارانه و
 چه در شکل‌هایی جستارگر و معاصر و امروزمین حضوری چشمگیر و امیدوار
 دارد تنها ارتباط و انتشار است که بویژه در رسانه‌های چاپی توانی چندان نیافته و
 مشکلات بسیار در پیش‌رو یافته است. نشریه‌های مهاجرت کوششی بسیار برای
 برقراری گفت و گو و پل‌های ارتباطی دارند. اما شعر و ادبیات مهاجرت را به
 رغم این‌ها هنوز عواملی مورد تهدید عمده قرار می‌دهند. تحلیل شعر و شاعر،
 و زبان و ادبیات در جامعه (ی) میزبان درگذار نسل‌ها به علت تسلط‌های

فرهنگی زبان‌های فراگستر و بویژه زبان انگلیسی که اکنون به مثابه زبان مادری جهان عمل می‌کند و حضور فرهنگی آن از توان اقتصادی و سیاسی ابرقدرت تنهای جهان بهره می‌برد و دیگر تضعیف تدریجی بنیه اقتصادی - و فرهنگی - ناشران در ملقمه‌ای از سرخورده‌گی و عدم اعتماد یا تحلیل در بازار بی‌اعتبارکار که دلار و یورو بر آن برتری دارد و خواننده و مصرف کننده روز به روز بیشتر از آن دوری می‌گزیند.

اما آیا این‌ها مسائل مشترک ما و فرهنگهای اقلیت دیگر نیست که نتوان به حل آن رسید و آیا فرهنگ زنده توان برتری و تفوق بر این عوامل را ندارد. آیا فرآیند آفرینش انسان کهن و امروز در جهان جنگ‌ها و جنایت‌ها بی‌پناه مانده است.

و همین که ما از شعر و شعر مهاجرت می‌گوییم امیدها را بر نمی‌انگیزد.

خلاصه

در دوردست و نامتظر، بخش دیگری از فرا-مرزی و فرامرزی‌های انسان معاصر است که به رشته‌های سردرگم منقار شاعر مهاجر می‌پردازد یعنی می‌خواهد بگوید انسان و بویژه شاعر مهاجر تنها و دور افتاده‌ی جزیره‌ها نیست و که هیچ انسانی جزیره نیست و همین که او شعر کوچانی و چاووش انسان مدرن معاصر را سر می‌دهد تنها هم نیست.

شاعر مهاجر ایرانی بخشی از جهان تپنده و جهنده ایرانی است که موج‌ها و سبک‌ها و هنجارها و حرکت‌ها و نسل‌ها و دهه‌های شعر و ادبیات امروز ایران را پی می‌گیرد که از نیما و نیمائیزم آغاز شد و تا در موج‌های پسانیمایی گسترش یافت. او در پی گفت و گو و پل‌های ارتباطی است. او خود گفت و گو و پل ارتباطی است. و همین که ذوب نمی‌شود و از دست نمی‌رود و با واژه نفس می‌کشد و در واژه نفس می‌دمد نشان زندگی اوست و نشان زندگی شعر مهاجرت.

مهاجرت همانند زندگی و هستی تصویری ناتمام دارد که شاعر می‌خواهد در ستیز با دو جهان بود و نبود، پاره‌های آن را کنار هم بگذارد

شعر مهاجرت یک سبک ادبی تازه است که در دوردست و نامنتظر شکل می‌گیرد.

شعر مهاجرت، شعر کوچانی و چاووشی انسان معاصر است.

شعر مهاجرت حضور مرگ و فراموشی را پس می‌زند و «میل زیستن» را پیش می‌آورد اما مرگ نیز مضر و مانا از قفا می‌آید و سرنوشت محتومی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی